

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی – مونشن

۱۰ می ۲۰۱۳

نه پدر روز دارد و نه هم روز پدر

صبح روز «نهم می» وقتی بعد از استحمام به طرف میز کهنه و رنگ و رو رفته آشپزخانه حرکت نمودم تا به جای «صبحانه» همان چای صبح وطنی ما را صرف نمایم، خلاف همیشه دیدم که بچه ها با مادر شان در انتظارم می باشند تا بعد از سالها چای صبح را با هم یکجا صرف نمایم. از آن گذشته یک دسته گل زیبا نیز بر روی میز قرار داشت، کاری که به ندرت در خانه ما اتفاق می افتد؛ با تمام تعجبی که از این بابت برایم دست داده بود، اصلاً این تغییرات را بر روی خود نیاورده طبق معمول با بچه ها احوال پرسى نمودم.

تعجب من از آن جهت بود که نه تنها، موجودیت دسته گل زیبا بر روی میز چیز غیر منتظره به نظر می خورد، بلکه تجمع هر چهار پسر آنهم هنگام چای صبح بیشتر از دسته گل غیر منتظره بود. زیرا با در نظر داشت آن که هریک از بچه ها زندگانی و کار خود را دارند، یعنی یکی زودتر به کار می رود و آن دیگری دیر تر و یا هم یکی با مقداری نان و پنیر به راه می افتد و آن دیگری اساساً از خانه چیزی به نام صبحانه بر نمی دارد، موجودیت هر چهار پسر، خود به خود می توانست سوال برانگیز باشد.

در هر صورت وقتی بچه ها متوجه شدند که من از آنهمه ابتکار چیزی ندانسته ام تا به اصطلاح غافلگیرم بسازند، خود سر زبان آمده شروع کردند به «روز پدر» را تبریک گفتن و از این قبیل حرفها. من که تازه متوجه شده بودم که تمام آنهمه «بروبیا»ی آنها ناشی از تأثیر «کمال هم نشین» است و اینک بعد از سالها زندگانی در جامعه المان یاد گرفته اند تا از پدر در یک روز قدردانی نمایند، نخست با شوخی تذکر دادم: مگر پدر هم روز دارد؟

اما بعد تر برخورد را جدی ساخته ضمن ابراز امتنان، با تذکر چند مطلب در واقع همان موزیک تکراری را برای شان نواخته بر این جمله «بنه کوه بد مکوه» تأکید ورزیدم. وقتی چای تمام شد و هریک به دنبال کار خود رفته و من هم خود را به معشوقه حوصله مندم یعنی کمپیوتر کهنه ام رسانیدم، بدان شدم تا اندکی نسبت به روز پدر که برخی ها آن را به تقلید از روز زن، «روز مرد» نام گذاشته اند، فکر نمایم.

اینک این محصول مغز ناقص من و آنهم شما:

به این که «روز پدر» را در جهان مسیحیت چرا به حساب مذهبی و آنهم زمانی که گویا «عیسی پیامبر» به آسمان عروج می نماید، کاری ندارم، زیرا به هر دلیلی که بوده سرانجام برای شاغلان یک روز رخصتی است، می ترسم چیزی بنویسم که به اصطلاح «کم فروشی را به یاد بقال آورده» زیر بهانه بیهوده بودن، چنین روز تعطیلی از جنتری کشور های مسیحی نیز حذف شود و آنهم در حالی که خسته اش هم به گردن یک افغان بیچاره بیفتد.

به این هم امیدوارم که تجلیل از چنین روزی صرف بر مبنای ساختمان بیولوژیک مرد ها بنا نیافته باشد، زیرا در آن صورت هر چه سگ و پشک و خر و گاو مذکر که وجود دارد از تخصیص چنین روزی بهره مند می گردند. بلکه هدف از تجلیل چنین روزی در گام اول موقف و نقش پدر در تشکیل خانواده، تغذیه و حفظ آن را نمایان بسازد و در ابعاد وسیعتر نقش کلی مرد را در جامعه تیارز لازم دهد.

وقتی توسن بی لگام فکر بدین ساحه پا گذاشت، نخست مفهوم «پدر» و بعداً «مرد» خود را نمایان ساختند. و چون بدینجا رسیدم تازه متوجه شدم، که نوک و رأس مشکل خود را نمایان ساخته است. «پدر» یعنی چه؟ همانی که قرار است چنین باشد:

«پدر هر قدر بد باشد، به اولاد خود بد نیست»

مگر تمام ما هانی که ادعای پدر بودن داریم، در همین چوکات کوچک می توانیم بگنجیم؟ وقتی پدری برای همچشمی و رقابت با این و یا آن، فرزند دلیندش را از درس و تحصیل باز می دارد و وی را ناگزیر به بازار کار می فرستد تا با خراب کردن آینده اش، اشتهای سیری ناپذیر پدر را اندکی کاهش دهد و یا این که با گرفتن «ولور» دخترش را به مانند یک برده به فروش می رساند تا تمام عمرش به بردگی جنسی بگذرد و یا دخترک خرد سالش را زیر تأثیر فرهنگ منحط فئودالی و به دنباله روی از اخوندیزم و چلی و ملا، از رفتن به مکتب باز داشته، در تمام عمر وی را دستنگر یک مرد می سازد و یا این که به تأسی از حاکمیت اخوندیزم، بیچاره دخترک را در چهار دیواری خانه چنان به زنجیر می کشد که زندانهای مخوف و دهشتناک پلچرخی، بگرام، ابو غریب و گوانتانامو پیش آن قصر سلطنتی جلوه نماید، آیا می شود باز هم به چنین انسانهایی پدر خطاب نمود؟؟

از شما چه پنهان، وقتی بدینجا رسیدم تصمیم گرفتم تا از خیر ادعای «پدری» بگذرم و آن توسن بی لگام را در پهنای وسیعتری یعنی «جنس مرد» به جولان بیاورم، حال می خواهد پدر باشد و یا به گفته بچه های مکتب غازی «بی ولد» رخ در نقاب خاک کشیده باشد.

در جریان این فکر متوجه شدم که «مرد بودن» زیر تأثیر فرهنگ مرد سالار حاکم در طی قرون و اعصار، معنای گسترده تر از آن پیدا نموده که بتوان به سادگی از آن گذشت. به تعبیر دیگر در جامعه مرد سالار، فرهنگ مرد سالاری که به وجود آمده، هر آنچه از صفات مثبت که می توان سراغ گرفت به مرد نسبت داده شده است، که تطبیق آن صفات بر یک موجود مدعی «مردانگی» به میلیونها مرد بیولوژیک را از دایره مردی و مردانگی بیرون می اندازد، چنانچه:

ضرب المثل معروفی است که گویند، «مرد ها را قول است». حال می بینیم در صورتی که یکی از ممیزات مرد بودن، وفاداری به قول، به عهد و پیمان است، کسانی که نه قولی دارند و نه پیمانی، پس آنها چه؟؟ آیا می شود آنهایی را که زیر قول خود می زنند، در زندگانی اجتماعی به صد ها قول و وعده می دهند، اما با هر نسیمی جبهه عوض نموده نه از قول و پیمان اثری می ماند و نه هم شرافتی که در گرو آن عهد و پیمان قرار داشته است، مگر نباید به خود حق داد تا چنان اشخاصی را حد اقل در چوکات فرهنگ حاکم در جامعه ما از قطار مردان بیرون انداخت؟ و اگر انداخت چند نفر باقی می ماند؟

ویا گفته اند: «آش مرد ها دیر پخته می شود»، در چنین حالتی که مردانگی به انتقام جوئی در بستر صبر و تحمل نه تنها توصیه می گردد بلکه یکی از شاخص های مردانگی شمرده می شود، آیا می توان به خود حق داد تا عناصر غیر شکیبا و ضعیف النفس را که در برابر هر تند بادی نه یک بار بلکه ده ها بار سرتعظیم فرود بیاورند، در قطار مردان به شمار آورد؟ یک روز به امید نان بهتر درب این انجو را بزند و روز دیگر از آن دیگری را، یک روز با تفنگ انقلاب افاده بفروشد و روز دیگر بر هلیکوپتر روسی سوار شده، از آن بالا ها بر مردم هر دم شهید خود بم بریزاند، تا در بیرون از زندان است، روئین تن نمائی پیشه نموده بر آسمان و ریسمان بتازد و چون به بند افتد، مقاوله پشت مقاوله امضاء نماید، چنین افرادی را به هیچ صورت با در نظر داشت فرهنگ حاکم در جامعه ما نمی توان مرد نامید. امیدوارم خواننده عزیز زحمت را قبول نموده این بخش از افراد مدعی مرد بودن را نیز از صف بیرون نماید.

و یا وقتی می گویند: «مرد واری در میدان درآی» مگر نه این است مرد بودن را با چنین صفاتی همسان می دانند، شهامت، شجاعت، از خود گزری، رویاروی جنگیدن؟

و یا وقتی می گویند: «شف شف نگو مردانه گپت را بزن» مگر نه این است که در چنین حالتی مرد بودن، مساوی می گردد با صراحت لهجه، با نام و هویت خود در میدان جنگ در آمدن، از مردن نهرا سیدن، در پشت نامهای پرطمطراق مستعار خود را پنهان نکردن؟

و یا وقتی می گویند: «در اینجا یک مرد پیدا نمیشه، که دست این ظالم را از سر مردم کوتاه کند» مگر نه این است که در اینجا مرد بودن مساوی می گردد با دفاع از مظلوم و بیچاره؟ مگر نه این است که ظالم ستیزی یکی از ویژگی های مردی و مردانگی دانسته می شود؟؟ اگر چنین است که است پس تمام آنهایی که در مقابل ظلم و تعدی روسها و ایادی شان، اخوان، امریکا و مزدورانش نه تنها به کمک و حمایت از مظلومین نپراخته اند، بلکه خود به مثابه تیغ عریان دشمنان میهن و مردم، بر فرق مردم بیچاره ما فرود آمده جوی های خون به راه انداخته و هنوز هم می اندازند، آیا می شود آنها را مرد گفت؟

و یا وقتی می گویند: «حالا مرد خانه خود است»، یعنی نان آور و سرپرست خانه و خانواده اش است، با چنین نگرشی آیا می توان آنهایی را که در تمام عمر دست به گرم و سرد نزده از قبل کار و زحمت دیگران زندگانی می نماید، مرد دانست؟؟

چون جولان فکر بدینجا رسید، قبل از آن که منکر موجودیت مرد به مفهوم وطنی ما در تمام کره زمین بگردم و به همان حکمی برسم که عنوان این مقال است، آن توسن بی لگام را امر به توقف دادم. مگر شما خوانندگان عزیز می توانید رخش های رستم فکر تان را از جولان بازدارید و همین طور جلو بروید، اگر در نهایت مردی در روی زمین باقی نماند، گناهایش به گردن خودتان.

باعرض حرمت